

از : دکتر مهدی پرهام

بحث درباره نوعی فرهنگ

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست : کاشکی اهلیت «شوندن» بودی ، تمام گفتن می باید و نه ام شوندن بردلها مهر است ، برزبالها مهر است و بر گوشها مهر

(شمس تبریزی)

نه در هر سخن بحث کردن رواست
خطا بر بزرگان گرفتن خطاست

(سعدی)

— فرهنگ سکوت از مصطلحات پائولو فرره ، کارشناس بزرگ آموزش و پرورش برزیلی است که ما او را در سمینار سوادآموزی شهر یور اسال در تخت جمشید دعوت کرده بودیم و جایزه سمینار را هم به او دادیم و چیه کار صحیح و بجائی کردیم ، چون او بحق شایسته چنین تجلیلی بود — پائولو فرره یکی از چهره های درخشان و شناسای عصر ماست که متأسفانه مملکت خودش تحمل فرهنگ مردمی او را نداشت و مدتهاست که او را بسایر مردم جهان هدیه کرده است و اکنون در ژنو با شهرتی بین المللی زیست میکند او یک کارشناس آموزش و پرورش و در عین حال فیلسوف و متفکری گرانقدر است — کشف فرهنگ سکوت یک جنبشی مستبدان و استعمار زدگان و انتخاب چنین اصطلاحی نشانه دید انسانی و تراوش ذوق سلیم اوست و نظرش باختمار گویای این مطلب است که در نظامات خود کاملاً و با ممالکی که در تارهای مخفی و آشکار استعمار محصورند ، آموزش و پرورش رسالتش منحصر «رام سازی» و اسکاگ مردم است — سکوت و صبر نقش اساسی در برنامه های آموزشی این ممالک دارد و شنود (دیالوگ) و بحث و انتقاد نوعی بی ادبی و وقاحت است و حتی به دیدگی تعبیر میشود ولی احترام به استاد و اطاعت از او بر هر دانش پژوهی فرض است — این اطاعت و احترام در محیط کارگاهها و ادارات هم میباید میان کارگر و کارفرما و رئیس و مرئوس رعایت گردد و طبیعتاً سلسله مراتبی وجود می آید که در تمام شئون زندگی فرمانها عمودی از مافوق به مادیون در وضعی آمیخته با احترام و اطاعت میباید اجرا گردد و انتقاد گاهی در عباد جراثیم محسوب می شود ، سیستم اقتصادی و اجتماعی این ممالک بر قدرت سرمایه استوار است و در نتیجه طبقات ممتاز و متوسط و فقیر ، نمایشگر درآمد و حیثیت افراد است و همانطور که طبقه ممتاز بر طبقه متوسط ارجحیت دارد و طبقه متوسط خود را از

طبقه فقیر برتر میدانند و مجاهده می کنند تا خود را به طبقه ممتاز رسانند ، تحصیل کردگانی هم که در جهه کثرت دارند بر دانش آموختگانی که لیسانس هستند و لیسانسها بر دیپلمها نوعی مزیت و برتری احساس مینمایند و دیپلمه کوشش میکند بهر زحمتی که شده خود را به مدارج لیسانس و دکترای برساند تا درآمد و حیثیت بیشتری کسب کند خلاصه علم مثل پول درین جوامع اسلحه دفاعی و نوعی وسیله درآمد است و بهمان نسبت که فقیر از غنی حساب میرد ، دارنده دیپلم هم از دارنده لیسانس میباید حساب ببرد و نسبت بسا و احترام آمیخته به ترسی داشته باشد ، بدیهی است علمی که این چنین در بازار سود و سرمایه بکار گرفته شود جز ترساندن کم سوادان از باسوادان و سود آفرینی کار دیگری از آن نمیتواند برخاسته باشد ، و اگر روزی دیدید فردی تمندان ثروت خود را خالصاً مخلصاً در اختیار مستمندان گذاشتند ، دانشمندان این جوامع را هم خواهید دید که دانش خود را بدون چشم داشت منفعت و دور از ادعا و ارباب در اختیار مردم کوچک و بازار گذاشته اند و در پیشبرد جامعه گام بر میدارند !

— پس تاسیستم اقتصادی و اجتماعی جوامعی که در آن پول مقدم بر علم است تغییر نکند ، امکان ندارد دانشمندان دانش خود را بخرید و فروش نگذارند و در پی سودجویی باشند ! — اینست که پائولو فرره قویاً هشدار میدهد که نباید بیهوده خرین خیال خام بسپرد که آموزش و پرورش قادرست سیستم اجتماعی و اقتصادی جامعه ای را دگرگون سازد ، این اشتباه محض است ، بلکه این جامعه با سیستم مخصوص خود است که نظام آموزشی را انشاء و ابداع مینماید و در جهت منفعت آنان که مصدر امورند بی ریزی می کند ، فی المثل در جامعه ای که قدرت در دست تجار است ، نظام آموزشی چنین جامعه ای نتیجه تراوش فکر مشتکی تاجر است و در جهت منافع آنان طراح ریزی شده است و ممکن نیست تجارت و سودجویی را نفی کند ، چون بی تردید کسی علیه خود اقدامی نمی کند ، مگر اینکه دیوانه باشد حالا اگر بنا به مصلحت زمان نظام آموزشی چنین جامعه ای تجارت را نفی کرد و دانش پژوهانی تربیت نمود که چون ارمطو تجارت را کار غیر تولیدی و مضر دانستند ، این دانش پژوهان در عمل قادر به اجرای نظرات خود نیستند ، چون در هر قسمت مشغول بکار گردند مافوق خود را تاجر یا تاجر منش خواهند یافت و می بینند که درست خلاف آنچه ایشان در مدرسه خوانده اند اینها که بر سر کارند عمل مینمایند و چنانچه اعتراض کنند اعتراضشان در همان اطافهای در بسته گم خواهد شد و اگر این اعتراض تکرار شود از محیط

کار عذرشان خواسته میشود و عملاً رئیس تاجرمتش باقی میماند و تشویق میشود و کارمند معترض و ضد تجارت طرد و دربدر می گردد ، مگر اینکه هم رنگ شود و سود بیک برسد برود .

با درک این پایان غم انگیز پائولو فرره باصل دیگری اشاره میکند و آن «آزادسازی» است که اگر آموزش و پرورش رهایی بخشی نباشد و انسانهارا از قید مشکلاتی که دارند آزاد نسازد امر بیهوده ای خواهد بود .

— مفهوم آزادی و آزادسازی مثل مدینه فاضله کمی خیال انگیز و دور از دسترس بنظر می آید و حال اینکه اینطور نیست در زندگی روزمره هر لحظه بود و نبود آنرا احساس می کنیم — وقتی به تعریف هربرت مارکوزه از آزادی دقت کنیم بحاله خیلی ساده میشود ، او میگوید : آزادی تلاش خردمندانه آدمی در جستجوی علت احاده هاست . یعنی مثلاً اگر مردی روستائی محصولش را سیل برد و ملای ده گفت که تقدیر این بوده و باید با فقر بسازد و شاکر باشد که خودش را سیل نبرده است ، وظیفه سوادآموزان روستائی ایست که مرد روستائی را آگاه سازند که اگر سیل بند وجود داشت محصولش را سیل نمیبرد و این ارتباطی به تقدیر و سرنوشت ندارد باید کوشی کرد تا سیل بند احداث شود و راه اقدام چنین و چنان است ، اما اگر سوادآموزان باین گفتا کردند که مرد روستائی فقط خواندن و نوشتن یاد بگیرد و فهمد که میشود سیل بند احداث نمود و راه اقدام را باور نیاموختند رسالت واقعی خود را انجام نداده اند و این سوادآموزی نتیجه و حاصلی نخواهد داشت — در تائید این نظر ژان کالتونک ، کارشناس برجسته آموزش و پرورش سوئدی که او هم در سمینار تخت جمشید شرکت داشت باین سؤال جالب و جوابی که خود بدان میدهد نظر پائولو فرره را تائید و در حقیقت تفسیر میکند ، او سئوال میکند که اگر روزی همه مردم جهان با سواد شوند چه روی خواهد داد ؟ و خودش فی الفور در جواب میگوید هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد ، چون ساخت اجتماعی و اقتصادی جهان بگونه ایست که چنین اتفاقی را خنثی می کند ، (۱)

یعنی با سواد فقیری که به علت سیستم غلط اجتماعی و اقتصادی نمیتواند با عوامل و افرادی که موجب فقر او شده اند مبارزه کند با شخصی که چون اوقتیروولی بی سواد است هیچ فرقی ندارد چون هیچکدام نمیتوانند خود را از بند مشکلاتی که دارند نجات دهند و از فقر رهایی یابند فقط آنکه سواد دارند میتوانند فلان سند را امضاء کنند یا خرج روزانه اش را جمع بزنند و الا گری از دیگر مشکلاتی نخواهد گشود و این بدیهی است که کافی نیست و چنانچه سوادآموزی به رهایی سواد آموختگان اقدام نکند مثلاً روستائی نیاموزد که دسترزی او را سلف بخر برای گان می برد و برای رفع این مشکل باید او را با دیگر روستائیان شریک شود و شرکت تعاونی تشکیل دهد و از بانک کمک بگیرد نه از سلف بخر ، بی شک سوادآموزان خدمتی به روستائی نکرده اند — در سمینار تخت جمشید چون خوشبختانه بمسائل یا خرد و واقع بینی می نگرستند ، دریافته اند که برنامه سوادآموزی متاسفانه در دنیا شکست خورده است و این آگاهی و اقرار نقیصی ایجاد نکرد و بعکس آنان را در اقدامات اساسی بیشتر مصمم نمود و کاملاً پذیرفتند که سوادآموزی محض یعنی سواد بخاطر سواد که ده سال قبل هم در کنفره جهانی وزیران آموزش و پرورش در طهران

محکوم گردیده بود باید بکلی مطرود گردد و برنامه های جدیدی بر اساس «آزاد سازی» طرح ریزی شود .

فرهنگ سکوت پائولو یادآور فرهنگ دیگری است که

مایکل هرینگتن نویسنده کتاب فقر و دایالات متحده در کتاب خود عنوان کرده است ر آن فرهنگی است که در مقابل هر پیشرفت و توسعه و رشدی «مصنوعیت» پیدا کرده و محکوم است که همچنان باقی بماند درست مانند فرهنگ سکوت که در مقابل بحث و انتقاد و اعتراض مصنوعیت دارد ، افرادی که این فرهنگ را پذیرفته اند قربانی ماشینها و اختراعاتی هستند که سطح زندگی مردم مرفه را بالاتر برده و مال اینهارا روز بروز پائین تر آورده است ، اینها در واقع بحالتی بازگشته دارند ، زیرا هر قدر قدرت تولیدی در قشر فوقانی جامعه افزایش یابد ، فقر و گرسنگی درین قشر سهمگین تر می گردد و طبیعی است که هر روز بروز از حجم قشر فوقانی کاسته میشود و بر حجم قشر زیرین افزوده میگردد و لاجرم فرهنگ فقر روز بروز در حال گسترش است — این بحالت گفته حکیمانه ژرژ وژوئو دو کاسترو ، اولین کاشف پدیده سیاه گرسنگی رایبان می آورد که : «عقب افتادگی خود بخود امری نیست ، بلکه ناشی از توسعه یافتگی دیگرانست» — پس ویتنامی حق دارد که از امر یکجا بر زمین خود بر گردد چون جای او میان قشر مرفه نخواهد بود و محکوم است که تا زنده است در میان قشر فقیر با همسکنت زندگی نماید .

— این آزاد سازی و خودیاری که محور سوادآموزی جدید است و با به ملل عالم بخصوص ممالک در حال رشد توصیه شده است تا زمینه رشد و توسعه حقیقی خود را بر پایه آن قرار دهند و از رشد و توسعه کاذب که نوعی بازی اعداد و ارقام است بپرهیز نمایند توصیه تازه ای نیست ، بلکه همه وقت در اعصار و قرون بصورتی دیگر راه گشای خردمندی و توسعه فکری بوده است — اگر بتاریخ فرهنگ خودمان مرور کنیم می بینیم پدیده «عرفان» و نظام آموزشی آن برجسته ترین پدیده فرهنگی و نظام آزادسازی و خودیاریست که متاسفانه

مثل سایر خصیصه ها و فضیلت های عالی خود نه فقط در تعالی و در خور روز کردن آن نکوشیده ایم ، بلکه بر اثر دستکاری ناشیانه و ندانم کاری و بی خدمت گیری در مقاصد زنیلانه آنرا در سطح ابتدائی مغیور کنترل داده ایم و در رگ و ریشه مستحی گنج و گول تزریق کرده ایم و خرافات و اربابان را باین محله نودولتان کشانده ایم و آنچه روزی عامل تحریک و خلاقیت بود امروز بصورت مسکن خواب آور بصرف گرفته ایم — اگر به علل پیدایش این پدیده متغالی که در

درجه اول تعصبات قشری متشرعان و سپس ظلم و جور حاکمان متجاوز و بالاخره تمایل ذاتی انسان به کمال ورهائی از بندهای پیدا و ناپیدای جسم و اندیشه بود و بتدریج انگیزه جهان وطنی و فضائی که جان انسانها در آن متحد باشند بر آن اضافه شد ، بدقت و خالی از غرض بنگریم می بینیم که امروز هیچیک از این علل ناپدید نشده اند و هیچکدام از سیستمهای سیاسی و اقتصادی معمول در جهان چنین قیوت معنوی را در خود ندارند ، پس اگر تروزی ما آنرا به کمک متفکران صاحب نظر دستکاری نمائیم و در قالبهای متداول زمان بریزیم و باین زیر بنای اقتصادی که خوشبختانه سیستم تعاونی جهانی کار آنرا تسهیل خواهد کرد به عنوان یک سیستم آزادسازی جهانی پدنیای سرخورده از تکنولوژی و تشنه معنویت عرضه کنیم ، گمان نمی کنم مورد استهزاء

و تمسخر واقع شویم! - حداقل میتوانیم محافل فرهنگی جهان را به تفکر و بحث جدی درین باره ترغیب نمائیم - فی الفور برای گریز از سوءعقده باید بگویم غرض این نیست که آزاد سازی و خودیاری از ابتکارات ماست و خلاصه هنر نزد ایرانیان است و بس... و متخصصینی چون پائولو فرره و گالتونک حرفشان مفت است و ما احتیاج به طرح و بررسی آنها نداریم و یا اینکه سیستم تعاونی جوان ماجوابگوی چنین مهمی است و از همه مهمتر اینکه بخوایم درین عصر علم و صنعت مردم را به خانقاه و تکیه‌ها بکشانم و بجای ماهوارهای آموزشی مکتبخانه و قهوه‌خانه و تقالی را وسیله آموزش قراردهم ، بهیچ وجه قصد چنین تخدیری را ندارم و اگر روزی قرار باشد در سطح بین‌المللی عرضه گردد کار بسیار دارد و سهولت فراهم نمی‌گردد .

با رفع چنین سوء تفاهمی بدنیست تشابه اندیشه‌ها را در امروز و دیروز با دقت بسنجیم و درین زمینه من نمونه‌ای از اندیشه شه شمس تبریزی را نقل می‌کنم ، شاید با مقایسه اندیشه‌های تو ما را براهی رهنمون شود :

خیال نمی‌کنم معرفی شمس تبریزی لازم باشد کافی است که بدانیم تراوشات فکری او جوهر اندیشه‌های مولای روم است و مولوی خلاصه عرفان شرق - او در عصر تاریخ و پر آشوب مغول و ایام پرهراس و مشتق از تفتیش عقائد خلفای عباسی همان احساس راداشته که امروز پائولو فرزه با طرح فرهنگ سکوت از دنیای استعمار و استبداد دارد :

هنوز ما را اهلیت «گفت» نیست ، کاشکی اهلیت «شوندن» بودی تمام گفتن می‌بایند و تمام شنودن - بر دلها مهر است ، بر زبانها مهر است و بر گوشها مهر .

آنچه جان کلام شمس است تمام گفتن است یعنی چیزی که مردم را بیاگاهاند و بیدار کنند و به احقاق حق برانگیزند و تمام شنودن یعنی آنچه انسان از دل و جان گوش کند و از آن لذت برد و سوهان روحش نباشد ، و این دو برای شمس فراهم نبوده ، همچنانکه برای پائولو فرره هم در برزیل میسر نبوده است .

- یا وقتی به تکرار و تکرار در علم و دانش آموزش خطای می‌کند که :

- اگر درین راه که میروی و مجاهده میکنی و شب و روز میکوشی صادقی ، چرا دیگری را راه نمی‌نمائی و او را به خواب خرگوشی در می‌اندازی ؟

فوری گفته گالتونک بخاطر می‌آید که میگوید : آنها که در نظام آموزش و پرورش آزادی بخش شکوفا میشوند خواهان آنند که دیگران راهم بی‌منت در دانش خود سهیم گردانند چون دانش ملک خصوصی کسی نیست بلکه چیزی است که باید ب دیگران انتقال داده شود .

همچنین وقتی از تحصیل علم بخاطر امرار معاش میزاری میکنند و میگویند :

تحصیل علم جهت تقمه دنیوی چه میکنی ؟ این رسن از بهر آنستکه ازین چه برانید نه بهر آنکه ازین چه به چاههای دیگر فرو روند در بند آن باش که ندانی من کیبم و چه جوهرم و به چه آمده‌ام و بکجا میروم و اصل من از کجاست و این ساعت در چه حاله و روی به چه دارم .

آنا گفته ژان گالتونک بخاطر می‌آید که میگوید : دانش نباید برای کسب منفعت یا فردگرا باشد ، یعنی شخص بدانش

خود بنازد و لفاظی کند و دیگران را بحسرت اندازد و از علم خود بترساند ، بعکس باید گفت و شنود با تواضع صورت گیرد و اصولاً آموزش و پرورش میباید به روی ارزشها متمرکز شود .

- خوانندگان عزیز ملاحظه میفرمایند که در عرفان راستین اتروا و تکروری مذموم است و عارف روشن ضمیر ملزم است که دیگران را چون خود آگاه سازد و در آزاد سازی دیگران مجاهده نماید ، همچنین خودیاری و به اراده خود متکی بودن و احساس مسئولیت کردن از اصول است ، چنانکه شمس بالصراحه میگوید : هر مشکلی که شود از خود گله کن که این مشکل از من است - و کسی که این طریقه را می‌پذیرد در اظهار عقیده و انتخاب مسلک و مذهب آزادی کامل دارد ، همچنانکه شمس میگوید .

- هر اعتقاد که ترا گرم کرد نگهدار و هر اعتقاد که ترا سرد کرد از آن دور باش .

ملاحظه میفرمائید که چقدر روح دموکراسی و آزاد سازی و خودیاری درین گفته‌ها موج میزند و جادارد که آنها را سرسری نگیریم و به اندیشه‌های نو تطبیق دهیم و از آن راه تازه‌ای باز نمائیم .

برای اینکه به این بحث پایان دهم و ضمناً خوانندگان عزیز را هم در اشتباه نگذارم که سعدی علیه الرحمه فرهنگ سکوت را تأیید میسازد چنانکه در شعر آغازین بحث ملاحظه میسازید حکایتی از بوستان باختصار نقل می‌کنم تارفع شبهه اگر دو بداند که خطاب بر بزرگان گرفتن خطا نیست سعدی نقل می‌کند که شخصی برای پرسیدن مشکلی نزد امیر مومنان علی ابن ابیطالب (ع) خلیفه وقت می‌رود و علی جوانی که بطورش می‌رسد به او میگوید : درین میان یکی از حاضران مجلس با اعتراض میگوید یا امیر المومنین اشتباه میکنی و علی بدون اینکه بر نجد یا آشفته گردد با ممانعت خاص خود میفرماید اگر تو بهتر میدان بگو و آمدرد بقول سعدی چنین می‌گویم :

بگفت آنچه دانست و با دسته گفت
بگفت که چشم بزرگان در نیاید جواب

که من بر خطا بودم او بر صواب
بچشم کسان در نیاید کسی

که از خود بزرگی نماید بسی

آنچه سعدی در تکبیت آغاز مقال گفته بنا بمصلحتی بوده که همیشه در تمام ادوار برای هر صاحب نظر مصلحت اندیشی پیش می‌آید ولی نظر اصلی بالاخره بنحوی گفته میشود . اگر سعدی در آن زمان بر خطای بزرگان چشم نمی‌بسته ، بسا امکان داشته که موجودیت خود چشم نیز در خطر افتد و چه بهتر که چنین خطری نکرده تا از آنچه پدید آورده قرن‌ها چشم دلها روشن بماند .



نقل این مقاله برای تمام مطبوعات آزاد است بشرطی که عبارت تحریف نشود و عنوان تغییر نکند .